

وحی از دیدگاه مک کواری و مطهری

مهدی عباس زاده*

چکیده

وحی، عنصری مهم در الهیات مسیحی و کلام اسلامی و از مسائل اصلی آنهاست. این مسئله به ویژه در تفکرهای کشیش جان مک کواری** و استاد مرتضی مطهری مطرح شده است. نوشتار حاضر می کوشد مسائلی همچون چیستی وحی، محتوا و حامل وحی، اعتبار وحی، اقسام یا سطوح وحی، معرفت شناسی وحی، توصیف معرفت وحیانی و... را از دیدگاه این دو متفکر بررسی کند و با وجود اختلاف فضای فکری و فرهنگی و دینی این دو، مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های آنها ارائه دهد. در ضمن این مقایسه، نقاط تشابه و اختلاف نیز روشن خواهد شد.

واژگان کلیدی: خدا، وحی، تجربه دینی، امر قدسی، هستی، معرفت، تفکر.

* دانشجوی دوره دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۲/۱۲/۲۵ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۱۵

** جان مک کواری (John Macquarrie)، کشیش و متأله بریتانیایی در سال ۱۹۱۹م. در زنفرو، واقع در اسکاتلند دیده به جهان گشود. افراد خانواده‌اش به اصول کلیسای پرسبیتی (کلیسای پروتستانی که با آیین کالونیستی سنتی اداره می‌شود) معتقد بودند. محیط خانوادگی او، محیطی کالونی با حال و هوای اخلاقی، متعصب و بدبینانه به طبیعت انسانی بود. مک کواری در دبیرستان پیزلی، درس‌هایی مقدماتی را گذراند و در دانشگاه گلاسکو در رشته‌های فلسفه روانی و خداشناسی تحصیل کرد و از کلیسای اسکاتلند اجازه کشیشی یافت. وی در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۳م. در کلیسای نینان مقدس واقع در برخن مشاغل را عهده‌دار شد و نیز به عنوان کشیش ارتش و پس از آن، در هیئت روحانی بخش، انجام وظیفه کرد. در این مدت، مطالعه آثار هایدگر و بولتمان را پیش گرفت تا اینکه در سال ۱۹۵۳م. مدرس الهیات نظام‌مند (systematic theology) در دانشگاه گلاسکو شد. در سال ۱۹۶۲م. به مدرسه علوم الهیاتی در نیویورک رفت و تدریس الهیات نظام‌مند را ادامه داد. سپس به عنوان کشیش در کلیسای اسقفی آمریکایی استخدام شد. در سال ۱۹۷۰ به استادی دانشکده لیدی مارگارت در دانشگاه آکسفورد و سمت عضو عالی‌رتبه کلیسای مسیح آکسفورد گماشته شد. طی سال‌های ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴م. در دانشگاه آبردین به عنوان سخنران اصلی گیفورد، سخنرانی‌هایی را ایراد کرد. همچنین وی در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸م. مشاور کنفرانس‌های لامیس بود. مک کواری تا زمان بازنستگی در سال ۱۹۸۶م. در آکسفورد باقی ماند. وی همچنین به همراه ادوارد رابینسون، مهم‌ترین اثر فلسفی هایدگر، هستی و زمان (Being and Time) را به انگلیسی ترجمه کرد.

مهم‌ترین آثار مک کواری عبارتند از: الهیات، کلیسا و روحانی (۱۹۸۶)، الهیات وجودگرا (۱۹۸۰)، تفکر دینی در قرن بیستم (۱۹۷۷)، در جست‌وجوی انوهِی (۱۹۸۴) در جست‌وجوی انسانیت (۱۹۸۲)، سخن گف از خدا (۱۹۶۷)، عیسی مسیح بر تنکر جدید (۱۹۹۰)، فلسفه وجودی (۱۹۷۲)، مارتین هایدگر (۱۹۶۸)، مبانی الهیات مسیحی (۱۹۵۵)، مریم برای همه مسیحیان (۱۹۹۱) و هایدگر و مسیحیت (۱۹۹۵).

برگرفته از: مک کواری، ۱۳۷۸: ص ۱۶ - ۱۵ و ۴۸؛ ۱۹۹۰ و نیز Ford: ۱۹۹۰: ص ۴۹ و Basik: ۱۹۸۹: ص ۸۱

عوامل سازنده الهیات مسیحی

وحی از دیدگاه مک کواری یکی از «عوامل سازنده الهیات مسیحی» است. از این رو، وی تبیین وحی را با بحث از این عوامل آغاز می‌کند.

گفتنی است این «عوامل» (factors) را نمی‌توان «منابع» (sources) الهیات مسیحی نامید؛ چه این امور در الهیات‌های مسیحی مختلف در یک سطح قرار ندارند. چه بسا تعبیر «منابع» بیانگر ارزش مساوی آنها باشد؛ در حالی که چنین نیست. به نظر مک کواری، عوامل سازنده الهیات عبارتند از: تجربه دینی، وحی، کتاب مقدس، سنت، فرهنگ و عقل. بی‌گمان تأثیر این عوامل، هر کدام و یا ترکیبی از دو یا چند مورد از آنها، در هر یک از الهیات‌های مسیحی مختلف، متفاوت است و به هیچ روی در یک سطح مساوی قرار ندارد. از همین رو الهیات‌های مبتنی بر وحی، الهیات‌های نص‌گرا، الهیات‌های عقلانی و گونه‌های دیگری از الهیات پدید می‌آید. بنابراین، ارزش و اهمیت هر یک از این عوامل، به نحوه انتخاب متأله بستگی دارد؛ ولی مک کواری بر آن است که یک متأله مسیحی باید از همه این عوامل بهره گیرد و در یک تعامل متقابل دیالکتیکی میان این عوامل، الهیات خویش را پایه‌ریزی کند.

موضوع نوشتار حاضر، تنها یکی از عوامل سازنده الهیات، یعنی وحی است. شرح و بررسی دیگر عوامل الهیات، خود تحقیقی جداگانه را می‌طلبد. به سبب نسبت وثیق میان تجربه دینی و وحی در الهیات جدید مسیحی، نخست به شرح این نسبت و سپس مباحث خاص وحی‌شناسی مک کواری خواهیم پرداخت.

نسبت تجربه دینی و وحی

وحی در الهیات جدید مسیحی، قسمی از تجربه دینی است. برابر دیدگاه مک کواری، تجربه دینی در الهیات مسیحی، عاملی مهم و مؤثر در رویکرد انسان به دین است. هر فرد مؤمن، تجربه‌ای معین از ایمان دارد. البته این تجربه در همه افراد یکسان نیست، بلکه از فردی به فرد دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر می‌کند و صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد. ویلیام جیمز (William James, 1842 – 1910) این عدم یکسان‌بودن را، «تنوع تجربه دینی» (varieties of religious experience) می‌نامد.

یکی از نقدهایی که به برداشت‌های تجربه‌گرا از دین وارد می‌شود، آن است که پیوسته اصل تنوع تجربه دینی این برداشت‌ها را دستخوش تغییر قرار می‌دهد. یک تجربه به راحتی تجربه دیگر را نقض می‌کند و آن را از میان می‌برد. ایراد دیگر آن است که این‌گونه برداشت‌ها می‌کوشند تا ویژگی‌های فردی را وارد مبانی دینی، معنوی و روحانی کلی و عام کنند که این دو، متناقض به نظر می‌رسند.

اما از این گوناگونی‌های تجربه دینی که بگذریم، هسته مشترکی میان همه تجربه‌های دینی وجود دارد و آن، «امر قدسی» (The holy) است. البته امر قدسی ممکن است در ادیان و دیدگاه‌های مختلف، نام‌ها و ویژگی‌های مختلفی داشته باشد.

تجربه دینی بر دو قسم است: تجربه دینی عام و تجربه دینی فردی. تجربه دینی عام، همان وحی (revelation) است که تنها به پیامبران اعطا می‌شود و تجربه دینی فردی، اموری است از همچون کشف و شهود عارفان و گاه، دریافت‌های جزئی‌تر افراد دین‌دار که در سطحی پایین‌تر قرار دارند.

وحی و تجربه دینی فردی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. شباهت آن دو در این است که در هر دو مورد آنچه برای انسان آشکار می‌شود، امر قدسی است. اما تفاوت میان آن دو در این است که در وحی، امر قدسی خود را بسیار آشکارتر نمایان می‌سازد؛ دیگر اینکه در تجربه دینی فردی اساساً خود فرد است که این تجربه را دارد و این تجربه، خصوصی است و لزوماً تأثیر چندانی در جامعه دینی ندارد و وحی، عمومی است؛ یعنی در وحی، انسان به تجربه‌ای می‌رسد که نفع عام دارد و می‌تواند به هدایت جامعه در مسیری متعالی بینجامد.

به نظر مک‌کواری، دین نمی‌تواند تنها بر تجربه‌های دینی فردی استوار شود؛ زیرا دین مسئول هدایت جامعه در سطحی بالاتر از فرد است. از این رو، برداشت‌های شخصی در آن مدخلیت ندارند، اما از سوی دیگر میان وحی و تجربه دینی فردی، پیوندی مهم وجود دارد و آن اینکه تجربه دینی فردی به یک معنا تصور وحی را معقول می‌کند؛ زیرا شاید نتوان باور داشت کسی دریافت‌کننده وحی بوده است، جز اینکه خودمان، تجربه‌ای معین از امر قدسی داشته باشیم. بی‌گمان هر فرد مؤمنی، تجربه‌ای معین، هر چند محدود و در سطحی نازل از امر قدسی دارد و همین تجربه محدود نیز می‌تواند انسان را به این باور

رساند که افرادی (پیامبران) از وحی برخوردار بوده‌اند. از سوی دیگر، وحی امری است که جامعه ایمانی بر آن پایه‌ریزی می‌شود. وحی، تجربه‌ای صریح و قطعی از امر قدسی را به بنیان‌گذاران آن جامعه (پیامبران) اعطا می‌کند و همین تجربه، الگویی برای تجربه‌های دینی فردی است. آگاهی و ایمان صریح به این تجربه قطعی و آشکار (وحی)، می‌تواند تجربه دینی فردی را برای افراد، امکان‌پذیر کند. با توجه به آنچه گذشت درمی‌یابیم که وحی و تجربه دینی فردی، از نظر مک کواری لازم و ملزوم یکدیگرند و میان آن دو پیوندی وجود دارد.

تعریف وحی

اما تعریف وحی از دیدگاه مک کواری چنین است:

از دیدگاه یک فرد دین‌دار آنچه اهمیت دارد، متعلق جست‌وجوی ایمان دینی است. در این جست‌وجو، خدا خود، ابتکار عمل را به دست می‌گیرد. به عبارت دیگر، حرکت از فراسوی انسان به سوی انسان است و آدمی، یگانه عنصر در امر انتخاب ایمان دینی نیست. این قوه ابتکار در صورتی که برای انسان، فهم آشکاری را از خود و خدا فراهم آورد، وحی نامیده می‌شود. انسان در وحی، هم خود را بهتر می‌فهمد و هم خدا یا امر قدسی را به گونه‌ای تازه‌تر در می‌یابد. بی‌گمان آنچه در وحی مهم است، فهم و ادراک است. بنابراین، واژه «وحی» به‌ویژه بر عنصری معرفتی (cognitive) در تجربه دلالت دارد. (مک کواری، ۱۹۷۷: ص ۸۴)

بنابراین، وحی از دیدگاه مک کواری، عاملی معرفت‌زاست و می‌تواند در کنار دیگر منابع معرفت، قرار گیرد و حتی از جهتی برتر از آنها، لحاظ گردد.

وحی، نوعی افشاگری، پرده برداری و آشکار شدن است. آنچه پیش‌تر از انسان مخفی بوده است، اکنون در وحی، آشکار می‌شود. بی‌گمان وحی تا اینجا تفاوتی با یک معرفت عادی ندارد. در معرفت عادی نیز آنچه پیش‌تر برای انسان مجهول و مخفی بوده است، آشکار می‌شود. پس تفاوت وحی با معرفت عادی در چیست؟ «آنچه در کاربرد دینی واژه وحی متمایز است، آن است که در این فرایند، ابتکار عمل با آن چیزی است که شناخته می‌شود.» (مک کواری، ۱۹۷۷: ص ۸۶) در معرفت عادی، این انسان است که ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و امر پنهانی را آشکار می‌کند، اما در وحی این خدا، یا امر قدسی است که ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و خود را آشکار می‌سازد.

محتوا و حامل وحی

به نظر مک کواری در مسیحیت، این اعتقاد که محتوای وحی مجموعه‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های از پیش تعیین شده و آماده است که در باب موضوعاتی بحث می‌کنند که ما نمی‌توانیم با معرفت عادی خویش آنها را بشناسیم، باوری نادرست است. برخی دین‌داران معتقدند در جریان وحی، میان وحی‌کننده و فرد دریافت‌کننده وحی، گزاره‌هایی رد و بدل می‌شوند و این گزاره‌ها به دریافت‌کننده و حامل وحی، اطلاعاتی در باب موضوعات ماورای طبیعی می‌دهند؛ به گونه‌ای که حامل وحی با معرفت عادی خویش نمی‌تواند در باب آن موضوعات، اطلاعاتی به دست آورد؛ در واقع، بدون وحی، درباره آنها جاهل باقی می‌ماند. به نظر این افراد، همین گزاره‌های مطرح شده در جریان وحی‌اند که محتوای آن را تشکیل می‌دهند. برخی از مسیحیان بر این باورند که محتوای وحی همان گزاره‌هایی است که در تورات و انجیل مطرح شده‌اند؛ در حالی که، هرچند در جریان وحی، گزاره‌هایی رد و بدل می‌شوند، این گزاره‌ها محتوای وحی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه وحی، در درجه اول، آشکار و افشا شدن هستی است. در وحی، اولاً و بالذات، هستی مقدس آشکار و افشا می‌شود و سپس این آشکار و افشاشدگی به بیان لفظی و کتبی در می‌آید و در کتب مقدس آشکار می‌شود. در این صورت، محتوای وحی، خود در پس هر گونه بیان لفظی آن قرار دارد.

حامل و محل وحی، یعنی جایی که امر قدسی خود را در آن مکشوف می‌کند، اهمیتی ویژه دارد. به نظر مک کواری در ادیان منسوخ، امر قدسی، خود را بیشتر در طبیعت مکشوف می‌کند. در یک مرتبه بالاتر، تاریخ و ارتباطات شخصی، این مسئولیت را بر عهده می‌گیرند، ولی در بالاترین مرتبه، «همه تجربه وحیانی درونی می‌شود و امر قدسی با اعماق ذهن انسانی مواجه می‌شود. در مسیحیت، یک شخص، یعنی عیسی مسیح، حامل وحی است.» (مک کواری، ۱۹۷۷: ص ۷)

در هستی‌شناسی مک کواری، تحت تأثیر یا فلسفه وجودگرا (existentialism)، این نکته اهمیت ویژه‌ای می‌یابد که خدا و هستی (Being) معادل با یکدیگرند. از این رو، می‌توانیم بگوییم در وحی، این هستی است که خود را آشکار و معلوم می‌سازد و محتوای وحی را تشکیل می‌دهد.

اکنون باید مفهوم هستی - امری که در وحی آشکار می‌شود - روشن شود. توصیف و

تحلیل وحیانی هستی، مشغله اصلی مک کواری است. او در این تحلیل، به ویژه به رودلف اتو (Rudolf Otto, 1869 – 1937) نظر دارد و تحلیل وی را به عنوان مناسب ترین تحلیل وحیانی هستی معرفی می کند. اتو هستی آشکار شده در وحی را با واژه های «fascinans»، «tremendum» و «mysterium» وصف می کند. این واژه ها را می توان این گونه تحلیل کرد: «راز هراس انگیز مسحور کننده». «Mysterium» به ژرفای درک ناپذیر حضور روحانی اشاره دارد؛ ژرفایی که تحت مقولات عادی تفکر قرار نمی گیرد، بلکه چیزی غیر از موجودات شناخته شده جهان است. Tremendum بر غیریت هستی مقدس، آن گاه که در مقابل بطلان و ناپایداری هستی محدود ما قرار دارد و یا بر تعالی هستی دلالت می کند. Fascinans بر «لطف الهی» (grace) هستی دلالت دارد؛ لطفی که پرده از خویش بر می گیرد؛ به گونه ای که این گونه درمی یابیم که این لطف خود را به ما نشان می دهد و خاستگاه هستی ماست و با حضورش به هستی ما نیرو می بخشد». (همان: ص ۸۸ و ۸۷).

اعتبار وحی

وحی و تحلیل وحیانی هستی، که تنها برای فرد دین دار، پذیرفتنی است و فردی که فاقد رویکرد دینی است، آن را بی محتوا و بیگانه می پندارد. بنابراین، می توان گفت وحی، امری «خود - اعتبار دهنده» (self - authenticating) نیست. از این رو، به باور مک کواری، اگر بتوان وجوه تشابهی میان وحی الهی و معرفت عادی بشری یافت، می توان از وثوق پذیری (trustworthiness) وحی دفاع کرد؛ زیرا که معرفت اساساً چیزی است که هم مورد تأیید فرد دین دار و هم مورد تأیید فرد غیردین دار است. بیان مک کواری در این باره چنین است: گفته شده است تجربه وحیانی، خود - اعتبار دهنده نیست ... ولی اگر دریابیم که وحی، تجربه ای نیست که یکسره رازآلود (mysteriuos) باشد و اگر بتوانیم چیزی شبیه به وجوه تشابه و پیوندهایی را در تجربه این جهانی تر خویش یا در تجربه فیلسوفان غیردین دار از معرفت و تفکر بیابیم، از وثوق پذیری وحی، حمایت خواهد شد. درست است که نوعی بی مانندی و یکه بودن در معرفت وحیانی وجود دارد که سبب ایجاد تمایزی بزرگ میان آن و معرفت روزمره ما از موضوعات به نسبت عادی می شود - و نمی خواهم این تمایز را دست کم بگیرم - اما اشتباهی بزرگ خواهد بود اگر معرفت وحیانی، به عنوان امری کاملاً نامرتبب باشیوه های عادی [و این جهانی تر] معرفت تصور شود. (مک کواری، ۱۹۷۷: ص ۹۰)

معرفت‌شناسی وحی

با توجه به آنچه بیان شد، باید جایگاه وحی در حوزه تفکر و معرفت یا به تعبیر بهتر، معرفت‌شناسی وحی (epistemology of revelation) مشخص شود. به‌طور کلی مباحث مک‌کواری در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، بازتابی از تفکر فیلسوف وجود‌گرای آلمانی، مارتین هایدگر (Martin Heidegger, 1889 – 1976) است؛ هرچند تفاوت‌هایی نیز میان آن دو وجود دارد؛ زیرا، هایدگر، فیلسوف است و مک‌کواری، متأله. از این‌رو، به نظر مک‌کواری:

فلسفه هایدگر جانشینی برای الهیات مسیحی نیست و به‌یقین حاکمیت آن بر کار متأله جایز نخواهد بود، ولی این اندازه هست که این فلسفه، نوعی چارچوب مفهومی فراهم می‌کند که متأله اگر بخواهد ایمان مسیحی را با واژگان مفهوم برای جهان امروز بیان کند، به آن نیازمند است. (مک‌کواری، ۱۳۷۶: ص ۹۰۸).

پیش از ورود به بحث معرفت‌شناسی وحی، باید به منظور ارتباط متقابل معرفت و هستی در دیدگاه مک‌کواری، به مباحث هستی‌شناسی (ontology) وی نیز به اجمال اشاره شود. وی تحت تأثیر برخی فیلسوفان وجودگرا (existentialist)، امور عالم را از نظر مرتبه وجودی به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. اشیا و جان‌داران (غیرانسان)؛

۲. انسان‌ها (اشخاص)؛

۳. خدا (هستی).

تمایزی میان انسان و دیگر اشیا و جان‌داران وجود دارد که عامل این تمایز، وجود انسان است. وجود (existence) در معنای سنتی به هرچیزی که یافت می‌شود یا روی می‌دهد و یا هست، اطلاق می‌شود، ولی در معنای وجودی (existential)، تنها به وجود انسان اشاره دارد. تنها انسان است که وجود دارد، چیزهای دیگر وجود ندارند، بلکه هستند. از این‌رو، آنها «باشنده» (being) اند و انسان «موجود» (existent) است. به بیان بهتر، انسان چون از مرتبه وجودی بالاتری برخوردار است، افزون بر اینکه باشنده است، موجود نیز هست. علت تمایز وجودی انسان از دیگر اشیا و جان‌داران آن است که انسان به هستی‌اش آگاهی دارد؛ یعنی می‌داند که هست و تا اندازه‌ای می‌داند که چه است در واقع، به هستی‌اش «گشوده» (open) است و هستی، خود را برای او آشکار ساخته است. به باور مک‌کواری، بالاترین مرتبه وجودی، از آن خداست. خدا نه باشنده است و نه موجود، بلکه

خود هستی (Being as such) و معادل با آن است. خداوند نه هست و نه وجود دارد؛ زیرا به همه چیزهایی که هستند (اشیا و جانداران) و همه چیزهایی که وجود دارند (انسان‌ها)، هستی می‌بخشد. از این رو خود، برتر آنهاست. خدا بسیار برتر از آن است که گفته شود که «هست» یا «وجود دارد»، چون در زبان بشری، لفظی برای اشاره به بودن خدا وجود ندارد، به تسامح و از باب تمثیل گفته می‌شود که خدا هست یا وجود دارد.

در بحث از معرفت‌شناسی، مک‌کواری برای تفکر آدمی و معرفت متناسب با آن، سه سطح را در نظر می‌گیرد: الف. تفکر تفکر محاسبه‌گر و معرفت عینی؛ ب. تفکر تفکر وجودی و معرفت شخصی؛ ج. تفکر آغازین یا بنیادین و معرفت وحیانی.

الف. تفکر محاسبه‌گر (calculative thinking) و معرفت عینی (objective knowledge): تفکر محاسبه‌گر، نخستین سطح تفکر را تشکیل می‌دهد. این تفکر، متداول‌ترین شکل تفکر است و انسان در فعالیت‌های روزمره‌اش، بیش از دیگر اقسام تفکر با آن رو به رو است. در تفکر محاسبه‌گر، یک فاعل شناسایی (subject) و یک متعلق شناسایی (object) وجود دارد. فاعل شناسایی انسان است و متعلق شناسایی، آن است که در برابر انسان است و موضوع تفکر قرار می‌گیرد. در این تفکر، نکته مهم این است که «تفکر ما به سوی در دست گرفتن، استفاده کردن و کنترل این متعلق شناسایی و گنجاندن آن در درون جهان ابزاری (instrumental World) هدایت می‌شود» (مک‌کواری، ۱۹۷۷: ص ۹۱). در تفکر محاسبه‌گر، میان فاعل شناسایی و متعلق آن، غیریت در هستی وجود دارد؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد مرتبه وجودی انسان، از مرتبه وجودی اشیا و اعیان متفاوت است. همچنین در این تفکر، متعلق شناسایی تنها ابزاری در جهت غلبه بر طبیعت و فراهم آوردن آسایشی نسبی برای انسان است. نقطه اوج چنین تفکری از دیدگاه هایدگر، فن‌آوری (technology) است.

معرفتی که برابر با تفکر محاسبه‌گر و پی‌آمد آن است، معرفت عینی است. در این نوع معرفت، انسان از عین یا متعلق شناسایی فراتر می‌رود، بر آن سلطه می‌باید و آن را مهار می‌کند. بنابراین، انسان یا فاعل شناسایی، فعال و عین یا متعلق شناسایی، منفعل است. مشاهده، آزمایش، سنجش، اثبات و تعیین ارتباط‌های اعیان با یکدیگر، افعال انسان را در این نوع معرفت تشکیل می‌دهند.

ب. تفکر وجودی (existential thinking) و معرفت شخصی (personal knowledge): دومین

سطح تفکر، تفکر وجودی است. این تفکر نیز در فعالیت‌های روزمرهٔ آدمی دیده می‌شود، ولی تفاوت این‌گونه تفکر با تفکر محاسبه‌گر در این است که در تفکر محاسبه‌گر یک فاعل شناسایی (انسان) و یک متعلق شناسایی (شیء - عین) وجود دارد، اما در تفکر وجودی، یک فاعل شناسایی (انسان)، فاعل شناسایی (انسان) دیگری را مورد تفکر قرار می‌دهد. در تفکر محاسبه‌گر، غلبه بر عین و استفاده ابزاری از آن مطرح است؛ در حالی که در تفکر وجودی، غلبه و استفاده ابزاری مطرح نیست. همچنین در تفکر محاسبه‌گر، میان فاعل شناسایی و متعلق آن غیریت در هستی وجود دارد، ولی در تفکر وجودی میان اشخاص (فاعل‌های شناسایی) اتحاد و اشتراک در هستی وجود دارد؛ چه همه آنها انسان‌اند و از وجود انسانی برخوردارند. اساساً به سبب وجود همین مشارکت در هستی است که تفکر وجودی، امکان‌پذیر می‌شود. انسان نمی‌تواند در این‌گونه تفکر، اشخاص دیگر را به مثابه اعیان و ابزار ببیند. البته باید اشاره شود که تلقی انسان به عنوان عین و ابزار، تنها در موارد اخلاقی امری نادرست است. بی‌گمان اگر در مواردی اخلاق مطرح نباشد، می‌توان انسان را به عنوان یک عین در نظر گرفت. برای مثال، یک جراح باید بیمارش را به عنوان یک عین در نظر بگیرد و چاره‌ای جز این ندارد. او با آزمایش، مشاهده و تجربه می‌کوشد بر بیماری شخص بیمار، چیرگی یابد.

نمونه‌ای بسیار مهم از تفکر وجودی، «تفکر تکرارگر» (repetitive thinking) نامیده می‌شود. در این تفکر، انسان در تجربه‌ای که از گذشته به ارث رسیده است، وارد می‌شود و می‌کوشد تا آن را بار دیگر احیا کند و درباره آن بیندیشد. انسان در این تجربه گذشته، مشارکت می‌یابد و می‌کوشد تا آن را به زمان حال بیاورد. رویدادهای تاریخی، اشعار و کلمات قصاری که از گذشته‌ای دور آمده‌اند، نمونه‌هایی از این تجربه گذشته هستند. انسان در تفکر تکرارگر می‌کوشد بار دیگر آنها را بفهمد. از این رو، درباب آنها می‌اندیشد و همراه با اشخاصی که آنها را پدید آورده‌اند، دیگر بار به تفکر می‌نشیند. بنابراین، اصطلاح «تکرار» به معنای یادآوری مکانیکی و بدون تفکر نیست، بلکه به معنای بازاندیشی در رویدادهای گذشته و پدیدآورندگان آنهاست. آنچه باعث می‌شود تفکر تکرارگر، نمونه‌ای از تفکر وجودی تلقی شود، مشارکت انسان در تجربه‌های گذشته و پدیدآورندگان آنهاست. تفکر وجودی، رابطه‌ای است میان اشخاص، تفکر تکرارگر - که نمونه‌ای از تفکر

وجودی است - افزون بر اینکه رابطه‌ای میان اشخاص است، رابطه‌ای میان اشخاص و تجربه‌های انسانی گذشته نیز هست. به عبارت بهتر، در تفکر تکرارگر، انسان هم به تجربه‌های گذشته می‌اندیشد و هم به پدیدآورندگان آنها که خود در زمره اشخاص هستند. تجربه دینی فردی نیز نوعی تفکر تکرارگر است. چنان که پیش تر اشاره شد تجربه دینی فردی از وحی یا تجربه دینی عام الگو می‌گیرد و می‌کوشد آن را هر چند در سطحی بسیار نازل‌تر، به نوعی تکرار کند.

اما معرفتی که برابر با تفکر وجودی و پی‌آمد آن است، معرفت شخصی است. در زمینه این نوع معرفت، مک‌کواری به تمایز میان رابطه من - آن (I-it) و رابطه من - تو (I-thou) اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که این دو رابطه را مارتین بوبر (Martin Buber, 1878 - 1965) و دیگران از جمله گابریل مارسل (Gabriel Marcel, 1889 - 1973) مطرح کرده‌اند. رابطه من - آن، رابطه‌ای است که میان فاعل شناسایی (انسان) و متعلق شناسایی (عین - شیء) برقرار می‌شود. از این‌رو، رابطه‌ای است که در تفکر محاسبه‌گر پدید می‌آید. پی‌آمد چنین رابطه‌ای، معرفت عینی است، ولی رابطه من - تو رابطه‌ای است که میان فاعل‌های شناسایی (انسان‌ها یا اشخاص) برقرار می‌شود؛ از این‌رو، رابطه‌ای است که در تفکر وجودی پدید می‌آید و پی‌آمد چنین رابطه‌ای معرفت شخصی است.

میان معرفت عینی و معرفت شخصی، تفاوتی مهم وجود دارد: در معرفت عینی، فاعل شناسایی (انسان)، فعال و متعلق شناسایی (عین) منفعل است. انسان می‌خواهد بر عین سیطره یابد و آن را مهار کند، ولی در معرفت شخصی، هر دو طرف فعال‌اند؛ یعنی «ما می‌توانیم دیگری را تنها تا آنجا که او خود را می‌شناساند یا اجازه می‌دهد که شناخته شود، بشناسیم؛ زیرا ما او را نه تنها به واسطه رفتار مشهودش، بلکه تا اندازه‌ای که او خود را برای ما آشکار می‌کند و می‌گشاید و در رویکرد ما به او، با ما فعالانه روبه‌رو می‌شود، می‌شناسیم. از این‌رو، ما در یک معرفت شخصی واقعی، دیگری را تحت سلطه در نمی‌آوریم، مهار نمی‌کنیم یا فراتر از او نمی‌رویم، بلکه با او در یک وضع دو سویگی و قرار می‌گیریم.» (مک‌کواری، ۱۹۷۷: ص ۹۳)

بیشتر متألهان جدید مسیحی معتقدند وحی، نوعی معرفت شخصی و رابطه من - تو است که میان خدا و انسان روی می‌دهد، ولی مک‌کواری با سه دلیل، این ادعا را رد می‌کند:

نخستین دلیل این است که در هر گونه مواجهه‌ای میان اشخاص، یک مواجهه جسمانی وجود دارد؛ زیرا یک شخص، یک روح تجسد نیافته نیست. این جنبه جسمانی مواجهه، برای او ذاتی و لازم است؛ زیرا به این سبب است که کلمات، گفته‌ها، شنیده‌ها، نگاه‌ها و حرکات منتقل و فهمیده می‌شوند. [اما در وحی یا مواجهه خدا و انسان، این جنبه جسمانی، غیرضروری است].

دومین دلیل این است که در مواجهه من - تو آن گونه که بیان شد، رابطه متقابل ذاتی و لازم است و هیچ گونه مهار کردن یا تحت سلطه درآوردن یک طرف توسط دیگری وجود ندارد، ولی در تجربه وحیانی، خدا یا هستی که خود را آشکار می‌کند، از شخصی که وحی را دریافت می‌دارد به کلی فراتر می‌رود.

سومین دلیل این است که در مواجهه من - تو، دو باشنده خاص و جزئی (اشخاص) یکدیگر را می‌شناسند، اما چنان که گفته شد انسان در وحی، باشنده دیگری را نمی‌شناسد، بلکه تنها خدا یا هستی را می‌شناسد (مک کواری، ۱۹۷۷: ص ۹۳).

البته بی‌گمان تفکر وجودی و معرفت شخصی بسی بیشتر از تفکر محاسبه‌گر و معرفت عینی، انسان را به مفهوم وحی نزدیک می‌کند؛ زیرا در معرفت شخصی، یک شخص، خود را برای شخص دیگر به طور فعال افشا و آشکار می‌کند و از این حیث، با وحی شباهتی دارد؛ زیرا در وحی نیز خدا یا هستی ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و خود را برای دریافت‌کننده وحی، آشکار می‌سازد، ولی با وجود این تشابه، بنابر سه دلیل یاد شده نمی‌توان وحی را نوعی معرفت شخصی به شمار آورد.

ج. تفکر آغازین (primordial thinking) و معرفت وحیانی (revealed knowledge): سومین سطح تفکر، تفکر آغازین یا تفکر بنیادین (essential thinking) است. در تفکر محاسبه‌گر، عین یا متعلق شناسایی، تحت تسلط «من» یا فاعل شناسایی درمی‌آید. در تفکر وجودی، هیچ گونه سلطه‌ای در کار نیست، بلکه میان دو «من» یا فاعل شناسایی، رابطه متقابل برقرار است. ولی در تفکر آغازین «من»، تحت سیطره امر دیگری در می‌آید و آن امر از «من» فراتر می‌رود و «من» را مهار می‌کند. در تفکر آغازین، همانند دیگر اقسام تفکر، شناخت و معرفت، وجود دارد. فاعل شناسایی یا «من»، هستی یا خدا را می‌شناسد. در تفکر محاسبه‌گر، «من» فعال است و «عین»، منفعل؛ در تفکر وجودی همه فاعل‌های شناسایی فعال هستند، اما در تفکر آغازین، این خدا یا هستی است که فعال است. اوست که ابتکار عمل را به دست

می‌گیرد و خود را افشا و می‌سازد. خدا، خود را از طریق دیگر باشنده‌ها به‌ویژه انسان، ظاهر، آشکار می‌کند. انسان چون هستی اش از ژرفای خاصی برخوردار است و در واقع تنها باشنده‌ای است که هستی، خود را بر او گشوده است، بهترین تجلی گاه خدا به‌شمار می‌آید. مک‌کواری این نوع تفکر را از دیدگاه هایدگر چنین وصف می‌کند:

تفکر آغازین، تفکری است که گوش می‌دهد و رخداد هستی در شخصی است که می‌اندیشد. هستی در چنین تفکری پیش قدم است. (مک‌کواری، ۱۳۷۶: ص ۱۲۵).

معرفتی که برابر با تفکر آغازین و پی‌آمد آن است، معرفت و حیانی است. این معرفت، ویژگی «موهبت‌وار» (gift-like) دارد؛ چه در آن، ابتکار عمل با امری است که شناخته می‌شود؛ یعنی خدا یا هستی. در این نوع معرفت، آنچه شناخته می‌شود، فعال است. بنابراین به ظاهر این انسان است که در معرفت و حیانی، منفعل است، اما اگر چه انسان، منفعل است، به کلی منفعل نیست. دریافت وحی، استعداد و ظرفیتی می‌خواهد و این انسان است که باید خود را شایسته دریافت وحی کند و می‌دانیم که هر انسانی این استعداد و ظرفیت را دارا ندارد. بنابراین، می‌توان گفت هم خدا، فعال است و هم انسان؛ ولی چون فعالیت خدا، بسی مهم‌تر و حیاتی‌تر از فعالیت انسان است، درست‌تر آن است که انسان را در معرفت و حیانی، «تقریباً منفعل» بدانیم. به سبب همین اهمیت فعالیت خداست که شاید صحیح‌تر این باشد که گفته شود اوست که انسان را در می‌یابد، نه انسان او را. از دیدگاه مک‌کواری این نوع معرفت، «دقیقاً همان چیزی است که فرد دین‌دار، هنگامی که از معرفت و حیانی سخن می‌گوید، به آن اشاره دارد.» (مک‌کواری، ۱۹۷۷: ص ۹۴).

وحی در کلام استاد مطهری

مقدمه

ماهیت وحی

به نظر استاد مطهری، امکان شناخت ماهیت و حقیقت وحی برای انسان عادی و با ابزارهای طبیعی معرفتی همچون حس، خیال و عقل، وجود ندارد. انسان‌های عادی هیچ تجربه‌ای از وحی ندارند. از این‌رو، هرگز به حاق آن پی نمی‌برند. تنها پیامبران‌اند که ماهیت و حقیقت وحی را درمی‌یابند:

هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که من می‌توانم حقیقت این کار [وحی] را تشریح بکنم. اگر

کسی چنین ادعایی نکند، خود همان پیغمبران هستند؛ برای اینکه این... یک ارتباطی است نه از نوع ارتباطاتی که افراد بشر با یکدیگر دارند یا افراد عادی بشر با اشیای دیگری غیر از خدا دارند. کسی هیچ وقت ادعا نکرده است که کنه و ماهیت این مطلب را می‌تواند تشریح بکند... (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۳۵۲).

همچنین با رجوع به معنای لغوی «وحی» نیز نمی‌توان شناختی مناسب از ماهیت و حقیقت وحی به دست آورد؛ مگر تا این حد که وحی، امری مرموز است.

در لغت، معنای وحی، هر القای محرمانه و مخفیانه و پنهان را می‌گویند... پس، از معنی لغوی، آن مقداری که در اینجا منظور است، همین جنبه مخفی بودن و مرموز بودنش است نسبت به افهام سایر مردم. (همان، ص ۴۰۲)

آیا انسان عادی به هیچ‌گونه شناختی از وحی حتی در سطوح فروتر نمی‌تواند دست یابد؟ از مجموع آثار استاد مطهری برمی‌آید که انسان عادی از سه راه می‌تواند «تأحدودی» درباره وحی، به نحو ایجابی سخن بگوید: رجوع به قرآن و مطالعه موارد کاربرد وحی در آن؛ اخبار و روایت‌های پیامبران و ملاحظه تأثیرات شگرف وحی در شخصیت پیامبران، آن‌گونه که مشاهده یا نقل شده یا در تاریخ و سیره انبیا انعکاس یافته است.

اقسام و سطوح وحی

خاستگاه باور به وحی از منظر استاد مطهری، پذیرش «اصل هدایت عامه» است که لازمه جهان بینی توحیدی است. خداوند، «واجب الوجود بالذات» و «فیاض علی الاطلاق» است و همه موجودات و از جمله انسان را در مسیر هدایت و کمال قرار می‌دهد. یکی از مسیرهای تحقق این هدایت و کمال، مسیر وحی است. به همین دلیل، در قرآن مجید، القای وحی، همه موجودات اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد را شامل می‌گردد؛ ولی جملگی در یک سطح قرار ندارند:

وحی جماد با وحی نبات در یک درجه نیست. شاید اگر بتوانیم تشبیه بکنیم باید به نورهای ضعیف و قوی و قوی‌تر تشبیه بکنیم؛ همچنان‌که آن هدایتی که در نباتات هست با هدایتی که در حیوانات هست یکسان نیست؛ یعنی در یک درجه نیست و آنچه که در حیوان است با آنچه در انسان‌ها و آنچه در انسان‌های عادی است با آنچه که در نبی وجود دارد، که این دیگر حد اعلای از وحی و هدایت و ارشادی است که یک موجود طبیعی از غیب می‌شود (همان، ص ۴۱۰ و ۴۱۱).

بنابراین، وحی یکی از مراتب هدایت عامه است:

جهان، یک واقعیت هدایت شده است... تمام ذرات جهان در هر مرتبه‌ای هستند، از نور هدایت برخوردارند. غریزه، حس، الهام، وحی، همه مراتب هدایت عامه جهان‌اند (مطهری، ۱۳۷۲: ص ۲۳۵).

از این رو، می‌توان وحی را بر دو گونه دانست: وحی عام و وحی خاص. وحی عام آن است که برابر اصل هدایت عامه، بر غیر پیامبران و اساساً بر همه موجودات - حتی به تعبیر قرآن، بر زنبور عسل - جاری می‌گردد، ولی منظور از وحی خاص، آن است که تنها به پیامبران اعطا می‌گردد و عالی‌ترین درجه وحی است. موضوع این نوشتار نیز همین نوع وحی است.

محتوا و حامل وحی

محتوای وحی از دیدگاه استاد مطهری تنها خداوند است که در واقع، مبدأ اصل هستی و غایت قصوای معرفت است. نیز وحی خاص، تنها به پیامبران - که صلاحیت دریافت آن را دارند - اعطا می‌گردد. پیامبران حامل وحی‌اند؛ در اسلام نیز وحی تنها بر پیامبر ﷺ جاری می‌گردد. وحی تأثیرهای شگرفی را بر حامل آن، اعمال می‌کند و دگرگونی‌های عمیقی را نیز در شخصیت وی پدید می‌آورد:

وحی الهی تأثیر شگرف و عظیمی را بر روی شخصیت حامل وحی، یعنی شخص پیامبر می‌نماید؛ به حقیقت، او را مبعوث می‌کند؛ یعنی نیروهای او را برمی‌انگیزد و انقلابی عمیق و عظیم در او به وجود می‌آورد و این انقلاب در جهت خیر و رشد و صلاح بشریت صورت می‌گیرد و واقع‌بینانه عمل می‌کند؛ قاطعیت بی‌نظیری به او می‌دهد. تاریخ هرگز قاطعیتی مانند قاطعیت پیامبران و افرادی که به دست و به وسیله آنان برانگیخته شده‌اند نشان نمی‌دهد (همان، ص ۱۵۷).

پیامبران یا حاملان وحی از منظر مطهری، ویژگی‌هایی دارند. این ویژگی‌ها عبارتند از: اعجاز، عصمت، رهبری، خلوص نیت، سازندگی، درگیری و مبارزه، و در عین حال، دارا بودن جنبه‌های بشری.

کیفیت تحقق وحی

استاد مطهری درباره چگونگی تحقق وحی، سه نظریه را مطرح می‌کند که عبارتند از: نظریه عوامانه، نظریه روشن‌فکرانه و نظریه حکیمان اسلامی.

۱. نظریه عوامانه آن است که خداوند بفرز آسمان‌ها و پیامبر بر روی زمین است؛ از این رو، برای اینکه پیام خداوند به پیامبر برسد باید این فاصله را موجودی به نام فرشته

جهان، یک واقعیت هدایت شده است... تمام ذرات جهان در هر مرتبه‌ای هستند، از نور هدایت برخوردارند. غریزه، حس، الهام، وحی، همه مراتب هدایت عامه جهان‌اند (مطهری، ۱۳۷۲: ص ۲۳۵).

از این رو، می‌توان وحی را بر دو گونه دانست: وحی عام و وحی خاص. وحی عام آن است که برابر اصل هدایت عامه، بر غیر پیامبران و اساساً بر همه موجودات - حتی به تعبیر قرآن، بر زنبور عسل - جاری می‌گردد، ولی منظور از وحی خاص، آن است که تنها به پیامبران اعطا می‌گردد و علی‌توین هر چه وحی است، موضوع این نوشتار نیز همین نوع وحی است.

محتوا و حامل وحی

محتوای وحی از دیدگاه استاد مطهری تنها خداوند است که در واقع، مبدأ اصل هستی و غایت قصوای معرفت است. نیز وحی خاص، تنها به پیامبران - که صلاحیت دریافت آن را دارند - اعطا می‌گردد. پیامبران حامل وحی‌اند؛ در اسلام نیز وحی تنها بر پیامبر ﷺ جاری می‌گردد. وحی تأثیرهای شگرفی را بر حامل آن، اعمال می‌کند و دگرگونی‌های عمیقی را نیز در شخصیت وی پدید می‌آورد:

وحی الهی تأثیر شگرف و عظیمی را بر روی شخصیت حامل وحی، یعنی شخص پیامبر می‌نماید؛ به حقیقت، او را مبعوث می‌کند؛ یعنی نیروهای او را برمی‌انگیزد و انقلابی عمیق و عظیم در او به وجود می‌آورد و این انقلاب در جهت خیر و رشد و صلاح بشریت صورت می‌گیرد و واقع‌بینانه عمل می‌کند؛ قاطعیت بی‌نظیری به او می‌دهد. تاریخ هرگز قاطعیتی مانند قاطعیت پیامبران و افرادی که به دست و به وسیله آنان برانگیخته شده‌اند نشان نمی‌دهد (همان، ص ۱۵۷).

پیامبران یا حاملان وحی از منظر مطهری، ویژگی‌هایی دارند. این ویژگی‌ها عبارتند از: اعجاز، عصمت، رهبری، خلوص نیت، سازندگی، درگیری و مبارزه، و در عین حال، دارا بودن جنبه‌های بشری.

کیفیت تحقق وحی

استاد مطهری درباره چگونگی تحقق وحی، سه نظریه را مطرح می‌کند که عبارتند از: نظریه عوامانه، نظریه روشن‌فکرانه و نظریه حکیمان اسلامی.

۱. نظریه عوامانه آن است که خداوند برفراز آسمان‌ها و پیامبر بر روی زمین است؛ از این رو، برای اینکه پیام خداوند به پیامبر برسد باید این فاصله را موجودی به نام فرشته

طی کند که هم دارای پر و بال است (تا بتواند این فاصله را طی کند) و هم دارای عقل و شعور (تا بتواند پیام را دریافت و منتقل کند).

۲. نظریه روشن‌فکرانه، مدعی است فرآیند نزول وحی از سوی خدا و پیام خدا و قانون آسمانی، جملگی تعبیرهایی مجازی است که لازمه سخن گفتن با توده مردم است. در واقع، پیامبر یک «نابغه اجتماعی» است که درصدد اصلاح جامعه است و چاره‌ای جز به کار گرفتن این تعبیرهای مجازی ندارد؛ در واقع، فرشته باطن پیامبر است. وحی چیزی جز ظهور تفکرهای پیامبر از باطن وی به ظاهرش نیست. ملائکه هم همان قوای طبیعت‌اند.

۳. نظریه حکیمان اسلامی که یک نظریه انسان‌شناختی است بیان می‌دارد که روح انسان دارای دو جنبه یا وجه است: جنبه طبیعی و جنبه مابعدطبیعی (یا به تعبیر دقیق‌تر، ماورای طبیعی). جنبه طبیعی روح، مشتمل بر قوای حسی، خیالی و عقلی است، اما جنبه مابعدطبیعی روح، امکان اتصال به عالم فراطبیعی را برای انسان فراهم می‌آورد. البته این جنبه اخیر دارای درجات ضعف و شدت است. شدیدترین نوع آن در فرآیند وحی ظاهر می‌گردد و خاص پیامبران است. وحی، یک سیر صعودی و یک سیر نزولی دارد:

درباب وحی، اول صعود است بعد نزول. ما فقط نزول وحی را که به ما ارتباط دارد می‌شناسیم، ولی صعودش را نه. اول، روح پیغمبر صعود می‌کند و تلاقی‌ای میان او و حقایقی که در جهان دیگر هست صورت می‌گیرد ... روح پیغمبر با یک استعداد خاصی حقایق را در عالم معقولیت و کلیتش می‌گیرد، ولی از آنجا نزول می‌کند، می‌آید پایین... لباس محسوسیت ... به خودش می‌پوشد و معنی اینکه وحی نازل شد همین است (مطهری، ۱۳۷۴: ص ۴۱۶).

به نظر مطهری، تبیین به نسبت صحیح چگونگی تحقق وحی همین تبیین حکیمان اسلامی است. باید توجه داشت که در این تبیین، همه عناصر موجود در فرآیند وحی، همچون خدا، پیام خدا، فرشته، نزول وحی، حالت آگاهی و... حضور دارند و هرگز به باطن پیامبر، ارجاع داده نمی‌شوند.

برابر این تبیین، در دین اسلام، در یک مرتبه پایین‌تر از وحی پیامبران، اتصال معصومین علیهم‌السلام و برخی صالحان، به عالم ماورای طبیعت است.

در اصطلاح حدیث ما، این‌ها را «محدث» می‌گویند؛ می‌گویند نبی نیستند، رسول هم نیستند، محدث هستند؛ یعنی با اینها سخن گفته می‌شود. (همان، ص ۳۵۶)

باید توجه داشت که مراتب فروتر و ضعیف‌تر اتصال روح انسان به عالم ماورای طبیعت، کم و بیش در انسان‌های عادی هم ملاحظه می‌شود؛ به ویژه در عالم خواب و رؤیای صادق.

مشاهده یا نقل شده است، به همین ویژگی بازمی‌گردد. این ویژگی، حتی در مورد رؤیاهای صادقانه — که آینده را متجسم می‌سازند — نیز جاری است.

مسلّم، اگر یک تلاقی‌ای واقع شود، میان روح انسان و آن چیزی که به انسان از یک آینده مجهول خبر می‌دهد، آن از طریق حواس نیست، از یک طریق مرموز و باطن است که انسان کشف می‌کند. (مطهری، ۱۳۷۴: ص ۴۱۲)

۲. معلّم داشتن: وحی معلّم دارد و از فراسوی حاملان وحی بدان‌ها منتقل می‌شود. حامل وحی، معرفت و حیانی را از ذات خود دریافت نمی‌دارد. درونی بودن وحی بدین معنا نیست که وحی از ذات حامل آن سرچشمه می‌گیرد. معلّم وحی و حامل آن، غیریت در هستی دارند و از هم متمایزند.

انبیاء آن‌طوری که توضیح می‌دهند، وجود آن معلّم را احساس می‌کنند؛ احساس می‌کنند که نمی‌دانند و می‌گیرند. (همان، ص ۴۱۳).

بنابراین، در معرفت و حیانی، ابتکار عمل در اختیار معلّم وحی است؛ گویا حامل وحی نیز باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا شایسته دریافت وحی گردد.

۳. استشعار: حاملان وحی آن‌گاه که وحی را دریافت می‌دارند، به این دریافت از سوی دیگر، شعور و آگاهی دارند. همین ویژگی است که وحی را از برخی الهام‌های دفعی و ضعیف، متمایز می‌سازد.

الهاماتی گاهی به افراد می‌شود، بدون اینکه خود فرد هم علتش را بفهمد... انسان همین‌قدر می‌بیند که یک دفعه در دلش چیزی القاء شد. احساس می‌کند یک چیزی را درک کرد، بدون اینکه بفهمد که آن چیست. (همان، ص ۴۰۶)

بیشتر این الهام‌ها که البته برای انسان‌های عادی هم رخ می‌دهد، از ویژگی استشعار به دریافت از ناحیه غیر تهی است، برخلاف وحی که انسان بدان آگاهی دارد.

۴. ادراک واسطه وحی: حصول معرفت و حیانی، در بیشتر موارد — و نه همواره —، با واسطه است؛ بدین معنا که بیشتر، میان معلّم وحی و حامل آن، واسطه‌ای به نام ملک یا فرشته وجود دارد.

گاهی مستقیم خود خدا وحی می‌کند که فرشته هم واسطه نیست. گاهی من‌ورای حجاب است؛ یا اینکه یک واسطه و رسولی را — که در اینجا مقصود فرشته است — می‌فرستد [و] او به اذن پروردگار به پیغمبر وحی می‌کند. (همان، ص ۴۰۷)

بررسی مقایسه‌ای

مقدمه

در این مجال، تلاش می‌شود مقایسه‌ای میان آرای مک‌کواری و استاد مطهری درباره وحی، انجام گیرد و مشابهت‌ها و تفاوت‌ها تعیین گردد. در چنین مقایسه‌ای، همواره باید اختلاف فضای فرهنگی و فکری و دینی را که این دو متفکر در آن فضا سخن می‌گویند، در نظر داشت تا دچار بدفهمی و اشتباه نگردیم.

مک‌کواری در عالم غرب و در فضای مسیحیت سخن می‌گوید و مطهری در عالم شرق و فضای اسلام. تلقی از وحی در این دو فضا کاملاً متفاوت است. این دو فضای فکری، در بحث از وحی، هر یک مقتضیات خاص خویش را دارد که بیان آن از موضوع این نوشتار بیرون است. همین مقتضیات است که «تطبیق» را گاه ناممکن و «مقایسه» را دشوار می‌سازد. به هر روی، از آنچه تاکنون بیان شد برخی نقاط تشابه و نقاط اختلاف در آرای این دو متفکر در موضوع وحی قابل تشخیص است. در زیر به مهم‌ترین این موارد می‌پردازیم:

الف. مشابهت‌ها

۱. هر دو متفکر، وحی را نه یک امر ناظر بر جنبه‌های فردی و شخصی، بلکه پدیداری اجتماعی می‌دانند که غایت آن، اصلاح و تعالی جامعه ایمانی است.
۲. هر دو متفکر، وحی را به معنای خاص از القانات و الهامات یا تجربه‌های دینی فردی متمایز می‌دانند و بسیار فراتر و برتر از آنها می‌دانند.
۳. وحی به معنای خاص در نزد هر دو متفکر، تنها منتسب به پیامبران است و پیامبران، حاملان وحی‌اند.
۴. هر دو متفکر برآنند که انسان عادی، حقیقت وحی را - آن‌گونه که هست - نمی‌تواند بشناسد، ولی معتقدند تا «حدودی» می‌توان به نحو ایجابی از آن سخن گفت یا از «وثوق‌پذیری» آن دفاع کرد.
۵. وحی در نزد هر دو متفکر، به ذات پیامبر فروکاسته نمی‌شود، بلکه در فرآیند وحی، مواجهه‌ای واقعی میان خدا و پیامبر پدید می‌آید.
۶. تأثیرهای شگرف وحی بر شخصیت و رفتار و کردار حاملان وحی، مورد تأیید هر دو متفکر است.
۷. هر دو متفکر برآنند که در فرآیند وحی، ابتکار عمل در دست مبدأ وحی، یعنی

خداست، ولی دریافت وحی از سوی حاملان وحی، استعداد و ظرفیتی خاص را می‌طلبد.
۸. در فرآیند وحی، به نظر هر دو متفکر، میان مبدأ وحی و حامل وحی، غیریت در هستی و تمایز وجود دارد.

۹. دریافت وحی، توأم با نوعی «آگاهی» است و حامل وحی می‌داند که به وی وحی شده است.
۱۰. وحی در نزد هر دو متفکر، به واقع امری معرفت‌زاست و برخی مسائل مجهول برای حاملان وحی، را معلوم می‌گرداند.

۱۱. هر دو متفکر، معرفت و حیانی را بالاترین مرتبه معارف و قلمرو آن را برتر از قلمرو ابزارهای طبیعی معرفتی می‌دانند. وحی امری باطنی و درونی است و از این‌رو، از قوای ظاهری انسان مستقل است.

ب. اختلاف‌ها

۱. چنان‌که بیان شد هر دو متفکر، حقیقت وحی را برای انسان عادی، شناختنی نمی‌دانند، ولی می‌کوشند توصیفی تقریبی از آن ارائه دهند. البته چگونگی این تقریب به ذهن، متفاوت است. مک کواری می‌کوشد وجوه تشابه میان وحی و معرفت عادی بشری را بیابد، ولی مطهری از مطالعه موارد کاربرد وحی در قرآن، اخبار و روایت‌های منقول از پیامبران و ملاحظه تأثیرهای شگرف وحی در شخصیت پیامبران مدد می‌گیرد.

۲. وحی در آرای مک کواری، گونه‌ای تجربه دینی؛ یعنی تجربه دینی عام است، ولی وحی از منظر مطهری مرتبه‌ای از هدایت عامه و غیر از تجربه دینی است.

۳. در وحی‌شناسی مک کواری، خدا عین هستی است، محتوای وحی می‌باشد. ولی مطهری بر آن است که در جریان وحی، پیامبران با خدا که ریشه و مبدأ اصل هستی و غایت معرفت است، «اتصال» می‌یابد.

۴. مراتب یا سطوح معرفت نزد مک کواری، تحت تأثیر رویکرد وجودگرایانه، عبارت است از معرفت عینی، معرفت شخصی و معرفت و حیانی. ولی مطهری تحت تأثیر فلسفه اسلامی، معرفت را به معرفت حسی، معرفت خیالی، معرفت عقلی و معرفت و حیانی تقسیم می‌کند.

۵. توصیف معرفت و حیانی و ویژگی‌های آن به دلیل اختلاف رویکردهای مک کواری و مطهری، تا حدی متفاوت و دست‌کم دارای اختلاف در تعبیر است؛ در حالی که مک کواری بر ویژگی موهبت‌وار، بیکه‌بودن، بی‌مانندی و رازآلودگی معرفت و حیانی تأکید می‌کند، مطهری از تعبیری مانند درونی بودن، معلم داشتن، استشعار و ادراک واسطه وحی بهره می‌گیرد.

منابع و مأخذ

۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲: مجموعه آثار، جلد دوم: (وحی و نبوت)، تهران، انتشارات صدرا، چاپ سوم.
۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۰۴: مجموعه آثار، جلد چهارم: (نبوت)، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول.
۳. مک کواری، جان، ۱۳۷۶: مارتین هایدگر، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات گروس، چاپ اول.
۴. مک کواری، جان، ۱۳۷۸: تفکر دینی در قرن بیستم، بهزاد سالکی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
5. Basik, James. J., *Contemporary theologians*, 1989, New York, Triumph Books, First published.
6. Ford, David. F., 1990: *The Modern Theologians*, Oxford, Basil & Blackwell, First published.
7. Macquarrie, John, 1977: *Principles of Christain Theology*, New York, Charles Scribners Sons, Second Edition.ik